

سوره تغابن؛ آینه حقیقت، مدرسه ایمان

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش درآمدی بر سوره مبارکه تغابن

جهان هستی، صحنه‌ای است عظیم و رازآلود که در آن، بازارِ عمر تنها برای زمانی کوتاه و محدود گشوده می‌شود؛ بازاری که خداوند در قرآن آن را «تِجَارَةٌ لَنْ تَبُورَ» نامیده و پیامبر اکرم ﷺ آن را میدانِ سنجشِ حقیقتِ انسان و عیارِ ایمان دانسته است. در این میدان، مردمان همچون کاروانی تشنه و بی‌قرار، از هر سو روانه می‌شوند؛ هر یک در پی آن‌که از این فرصتِ زودگذر، بهره‌ای بگیرند و توشه‌ای برای سفری که پایان ندارد فراهم سازند.

در این بازار، میان خریدار و فروشنده، رقابتی نهانی و سوزان جریان دارد؛ رقابتی که نه بر سر زر و زیور، بلکه بر سر سرمایه‌ای آسمانی است: سرمایه‌ی عمر، سرمایه‌ی دل، سرمایه‌ی عمل. این هیاهوی پرجاذبه، هرچند چشم‌ها را می‌فریبد، اما پایانش نزدیک‌تر از آن است که گمان می‌رود. ناگاه پرده فرو می‌افتد، بساط برچیده می‌شود، و مردم پراکنده می‌گردند؛ گروهی با چهره‌هایی روشن و دل‌هایی آرام، که سود حقیقی را یافته‌اند؛ و گروهی دیگر با دستانی تهی و قلب‌هایی سنگین، که جز حسرت و اندوه، بهره‌ای نبرده‌اند.

اما در میان این جمعیت، کسانی هستند که بازار حقیقت را به میدان بازیِ نفس تبدیل می‌کنند. آنان، به تعبیر قرآن، «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» و از حقیقتِ مقصد غافل‌اند. وقت خویش را در سایه‌ی سرگرمی‌های بی‌ثمر، آرزوهای بی‌پایه و لذت‌های ناپایدار تباه می‌سازند؛ و سرمایه‌ی جان را در راه شهوت‌هایی خرج می‌کنند که نه دوام دارد و نه کرامت. غزالی در احیاء علوم‌الدین اینان را «بازندگانِ بازارِ عمر» می‌خواند؛ آنان که کالای گران‌بهای وجود را به بهای اندکِ لذت‌های زودگذر می‌فروشند.

چنین کسانی، هنگامی که بازار عمر بسته می‌شود، با دستانی خالی از نور و جیب‌هایی تهی از معنویت بازمی‌گردند. تنها توشه‌ی آنان، حسرتی تلخ است بر آنچه هدر دادند، و اندوهی جان‌سوز بر آنچه از دست رفت و دیگر بازمی‌گردد. ابن‌کثیر در تفسیر آیه «وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» می‌گوید: بزرگ‌ترین حسرتِ انسان، حسرتِ فرصت‌هایی است که می‌توانست او را به خدا نزدیک کند، اما در غفلت از دست رفت.

اینان نمی‌دانستند که بازار حقیقی، بازار آخرت است؛ بازاری که کالای آن ایمان، اخلاص، و عمل صالح است؛ و سود آن، آرامشی است که نه زوال می‌پذیرد و نه دگرگون می‌شود. مفسران اهل سنت، از طبری تا رازی، آیه «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» را چنین تفسیر کرده‌اند که انسان، در ذات خویش، در حال زیان است مگر آن‌که با ایمان، عمل صالح، حق‌گویی و صبر، این روند را معکوس سازد.

پس خردمند کسی است که پیش از آن که بازار بسته شود، پیش از آن که فرصت‌ها بگریزند، و پیش از آن که دفتر عمر ورق آخر را بخورد، سرمایه‌ی جان را در راهی صرف کند که سودش ابدی است. او می‌داند که دنیا، گذرگاهی است نه قرارگاهی؛ و نعمت‌های آن، سایه‌هایی‌اند که زود می‌گذرند. چنین انسانی، هر لحظه را فرصتی برای رشد، هر عمل را پلی برای تقرب، و هر نفس را امانتی الهی می‌بیند.

این همان حقیقتی است که عارفان اهل سنت، از جنید تا ابن عطاءالله، بر آن تأکید کرده‌اند: که عمر، سرمایه‌ای است که هر لحظه از دست می‌رود؛ و تنها آن لحظه‌ای سودمند است که در آن، دل به خدا نزدیک‌تر شود.

و این است پیام جاودانه دعوت پیامبران:

که انسان، پیش از آن که دیر شود، خویشتن را به حقیقت بازگرداند؛ و پیش از آن که حسرت بر دل نشیند، راه ایمان و عمل صالح را برگزیند؛ زیرا در روزی که همه بازارها خاموش می‌شود، تنها کالایی که ارزش دارد، نوری است که در دل خویش و دیگران افروخته‌ای.

اگر گروهی را در نظر آوریم که قرار است به سرزمینی دوردست و ابدی کوچ کنند، هر یک سرمایه‌ای در اختیار دارد و از آنان خواسته شده است تا پیش از حرکت، هر آنچه را در آن سرزمین نو به آن نیازمند خواهند بود، از بازار محدود پیش رو خریداری کنند. زمان سفر نزدیک است؛ کشتی نجات در بندر انتظار لنگر انداخته و لحظه حرکت، بی‌خبر و ناگهانی فرا می‌رسد. مسافر مجاز است هر چه می‌خواهد با خود حمل کند، اما باید بداند که پولی که اکنون در دست دارد، تنها در همین بازار ارزش دارد؛ در سرزمین ابدی، نه قابل خرج است و نه قابل تبدیل. و کالاهایی که اکنون در دسترس‌اند، در آن دیار هرگز یافت نخواهند شد.

این تمثیل، آینه‌ای است روشن از حقیقت دنیا؛ دنیایی که بزرگان تفسیر آن را «بازار کوچک خرید آخرت» نامیده‌اند. طبری در تفسیر آیه «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ» می‌گوید: خداوند بندگان را به تجارتی فرا می‌خواند که سودش نجات است و زیانش هلاکت. غزالی نیز در احیاء علوم‌الدین دنیا را «بازار مسافران آخرت» می‌خواند؛ بازاری که هر کس در آن، یا سودی جاودان می‌برد یا زیانی جبران‌ناپذیر.

اگر مسافر، وقت خویش را بدون خرید نافع تباه کند؛ یا آنچه را که زیان‌بار است برگزیند و آنچه را که سودمند است رها سازد؛ یا به جای کالای ضروری، کالایی بی‌ارزش بخرد، بی‌تردید دچار خسران شده است. زیرا هم سرمایه اصلی خود را از دست داده، و هم آینده خویش را در سرای ابدی بیمه نکرده است. ابن‌کثیر در تفسیر آیه «وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» می‌گوید: هر عمل نیکی که در دنیا انجام می‌دهید، همان کالایی است که در آخرت به شما بازگردانده می‌شود؛ و هر غفلتی، همان تهی‌دستی در روزی است که هیچ سرمایه‌ای جز عمل، سود نمی‌بخشد.

سوره مبارکه «تغابن» - که نامش از «عَبْن» و «زبان» گرفته شده - به ما یادآوری می‌کند که بزرگ‌ترین زیان، زیان ایمان و عمل صالح است؛ و بزرگ‌ترین سود، سود تقوا، صدق، و نیکی. قرطبی در تفسیر این سوره می‌نویسد: «روز

تغابن، روزی است که حقیقت سود و زیان آشکار می شود؛ روزی که برخی، سرمایه عمر را به بهای اندک فروخته اند و برخی دیگر، با اندک عمل، گنجی جاودان خریده اند.»

پس بیاییم، پیش از آن که بازار برچیده شود و کشتی نجات حرکت کند، سهمی از این نعمت های زودگذر را برای آخرت خریداری کنیم.

بیاییم، پیش از آن که حسرت بر دل نشیند، سرمایه جان را در راهی صرف کنیم که سودش ابدی است. بیاییم، پیش از آن که دیر شود، آنچه را که در آن سرزمین جاودان نیازمندیم، از همین بازار کوچک دنیا فراهم آوریم. زیرا در روزی که همه بازارها خاموش می شود، تنها کالایی که ارزش دارد، ایمانی است که در دل کاشته ایم و اعمال صالحی است که با اخلاص انجام داده ایم.

﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ﴾ [التغابن: ۹]

«تغابن» یک عمل دو جانبه از ماده «غبن» است. تصویری است از چیزی که روی می دهد. و آن رستگار شدن و به نعمت بهشت نائل گشتن مؤمنان، و محروم شدن کافران از همه نعمت های بهشت و به دوزخ درافتادن آنان است. این دو بهره از یکدیگر دور و با یکدیگر متفاوتند.

آن روز هول انگیز را یادآور شو- روز قیامت را - که خدا تمام خلایق را در یک جا برای حساب و کتاب جمع می کند. ابن کثیر گفته است: به «روز جمع» موسوم است؛ چون خدا اولین و آخرین را در یک جا جمع می کند. مانند

فرموده ی

﴿ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ﴾ {هود: ۱۰۳}

آن روزی است که مردم در آن گرد آورده می شوند تا سزا و جزا یابند و تا عظمت خدا و عدالت گسترده او برای آنان آشکار شود و او را آن گونه که شایسته است بشناسند. و آن روز روزی است که خدا و فرشتگان و همه آفریدگان در آن حاضر می آیند.

ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ : روزی است که در آن زیانمندی و خسارت انسان کافر به سبب ترک ایمان، نمایان می شود؛ چرا که مؤمنان به وسیله ی ترک دنیا، بهشت را خریده اند. و کافران با ترک آخرت دوزخ را خریده اند. پس زیانمندی کافر نمایان می شود.

خازن گفته است: «در اصل از «غبن» آمده است که به معنی بردن چیزی بدون پرداخت بهای آن می باشد. و زیانمند، «مغبون» آن است که خانواده و مقام و منزلت بهشتی را از دست داده است. پس در آن روز زیانمندی کافر به سبب ترک ایمان نمایان می شود و زیانمندی مؤمن به سبب تقصیر در احسان بر ملا می گردد.»

در حدیث شریف آمده است:

«هیچ بنده ای به بهشت وارد نمی شود مگر این که جایگاه وی در دوزخ نیز- چنانچه از بدکاران می بود- به وی نشان داده می شود تا بر شکر و سپاس وی بیفزاید و هیچ بنده ای نیست که به دوزخ وارد شود مگر این که جایگاه وی از بهشت به وی بینانده می شود- چنانچه از نیکوکاران می بود- تا بر دریغ و حسرت وی بیفزاید.» {تفسیر نورالانوار، ذیل آیه}

آن زمان، روز گردهمائی که شده است چون همه آفریدگان از هر نسلی که بوده‌اند و در هر دوره‌ای که زیسته‌اند در آن زنده می‌گردند و برانگیخته می‌شوند، و خود فرشتگان نیز در آن گرد می‌آیند. تعداد فرشتگان را جز ذات یزدان نمی‌داند. و لیکن چیزی که در حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم ذکر شده است تعداد آنها را تا اندازه‌ای به تصویر می‌کشد. از ابوذر رضی الله عنه روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

وعن أبي ذرٍّ (رضی الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ، أَطَّتِ السَّمَاءُ، وَحُقَّ لَهَا أَنْ تَتَّطَّ، مَا فِيهَا مَوْضِعُ أَرْبَعِ أَصَابِعٍ إِلَّا وَمَلَكٌ وَاضِعٌ جَبْهَتَهُ سَاجِدًا لِلَّهِ تَعَالَى، وَاللَّهُ لَوْ تَعَلَّمُونَ مَا أَعْلَمَ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا، وَكَبَيْتُمْ كَثِيرًا، وَمَا تَلَدَّدْتُمْ بِالنِّسَاءِ عَلَى الْفُرْشِ، وَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعْدَاتِ تَجَارُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ۱ { رواه الترمذي وَقَالَ: حَدِيثٌ حَسَنٌ. } « من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید، و می‌شنوم چیزی را که شما نمی‌شنوید. آسمان به ناله درآمده است، و حق دارد که به ناله درآید. در آسمان جائی به اندازه جایگاه چهار انگشت وجود ندارد مگر این که در آنجا فرشته‌ای است و پیشانی خود را سجده‌کنان گذاشته است. به خدا سوگند اگر بدانید آنچه را که من می‌دانم کم می‌خندیدید، و زیاد می‌گریستید، و در رختخواب‌ها با زنان لذت نمی‌بردید، و بیرون می‌رفتید و در راه‌ها به بارگاه خداوند بزرگوار شیون سر می‌دادید و واویلا می‌کردید. من دوست می‌دارم درختی می‌بودم که بریده می‌شود. {فی ظلال، ذیل آیه}

« إِذَا كُنْتَ أَعْلَمُ عِلْمَ الْيَقِينِ بَأَنَّ جَمِيعَ حَيَاتِي كَسَاعَةٍ

اگر آدمی بداند - دانستن از جنس یقین - که همه عمرش جز لحظه‌ای گذرا نیست»

«فَلِمَ لَا أَكُونُ ضَمِينًا بِهَا وَأَنْفَقُهَا فِي صَلَاحٍ وَطَاعَةٍ

شایسته است که این لحظه کوتاه را به ارزشمندترین کارها بسپارد: به طاعت، به پاکی، به ساختن خویش.»

« إِنَّمَا دُنْيَاكَ سَاعَةٌ فَاجْعَلِ السَّاعَةَ طَاعَةً

که این جهان، ساعتی بیش نیست؛ پس آن ساعت را ساعتی در بندگی کن.»

بر پایه این بیت حکمت آمیز:

آدمی، اگر با علم یقین دریابد - نه دانشی سطحی، بلکه آگاهی‌ای که از ژرفای دل برمی‌خیزد - که همه زندگی‌اش در این جهان، جز ساعتی کوتاه و فرصتی گذرا نیست، آنگاه نگاهش به هستی دگرگون می‌شود.

این حقیقت، همان است که قرآن کریم بارها یادآور می‌شود:

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ {آل عمران: ۱۸۵}

زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

سعدی نیز گوید:

۱ سنن الترمذی، لمحمد بن عیسی، الترمذی، تحقیق و تعلیق: أحمد محمد شاکر ومحمد فؤاد عبد الباقي وإبراهیم عطوة عوض، شركة مكتبة ومطبعة

مصطفى البابی الحلبي - مصر، الطبعة: الثانية، ۱۳۹۵ هـ - ۱۹۷۵ م.

«جهان خواب و خیال است و فریب، به بیداری چه ماند جز حسیب؟»

عارفان گفته‌اند: دنیا همچون خوابی است که بیداری آن در لحظه‌ی مرگ آغاز می‌شود؛ و آن‌که در خواب دنیا به یاد خداست، در بیداری آخرت، آرام خواهد بود.

و نیز:

﴿كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾ {نازعات: ۴۶}

«آن کافران وقتی قیامت و احوال آن را مشاهده می‌کنند، انگار جز چند ساعتی به اندازه‌ی شامگاه یا چاشتگاه در دنیا نبوده‌اند.»

ابن کثیر گفته است: «مدت حیات خود را بسی کوتاه می‌دانند تا جایی که به نظر آنان به اندازه‌ی شامگاه یا چاشتگاهی بوده است. {صفوة التفاسیر، ذیل آیه}

و این آیات، در کنار سخنان پیامبر اکرم ﷺ و حکمت‌های سلف صالح، انسان را به این بصیرت می‌رساند که عمر، سایه‌ای است که زود می‌گذرد و فرصت، امانتی است که بازگشت ندارد.

پس شایسته است که انسان، این ساعتِ اندک را ضنین بدارد؛ آن را به صلاح، طاعت، تزکیهٔ نفس، آبادانی دل و خدمت به خلق بسپارد؛ و از آنچه او را از یاد خدا و رسالت اخلاقی اش دور می‌کند، پرهیزد.

دنیا، ساعتی بیش نیست؛ پس آن را ساعتی در طاعت قرار ده.

حکیمان اهل سنت - از جنید و سفیان ثوری تا ابن قیّم و غزالی - بارها گفته‌اند که راه سلوک، با پاسداشتِ وقت آغاز می‌شود.

غزالی در احیاء علوم الدین می‌نویسد:

«الوقتُ رأسُ مالک؛ فإن ضیعتَه ضیعت أصل تجارتک.»

«وقت، گران‌بهارترین سرمایهٔ توست؛ سرمایه‌ای که اگر در غفلت بگذرد، نه تنها از سود بازمی‌مانی، بلکه اصل تجارتِ عمرت را از بنیاد ویران می‌سازی.»

و این سخن، ترجمان همان حکمتِ کهن است که می‌گوید:

«إِنَّمَا دُنْيَاكَ سَاعَةٌ، فَاجْعَلِ السَّاعَةَ طَاعَةً.»

دنیا، تنها ساعتی است؛ پس این ساعت را ساعتی در بندگی و طاعت قرار ده.»

این دعوت، دعوتی است تربیتی و اخلاقی:

یادآوری می‌کند که ارزشِ عمر، نه به طول آن، بلکه به کیفیتِ سپری شدن آن است.

ساعتی که در آن، دل به خدا نزدیک شود، اندیشه به حکمت روشن گردد، و عمل به خیر آراسته شود، از سال‌هایی تهی و بی‌ثمر برتر است.

شاعر حکیم، چنین ادامه می‌دهد:

«واحذرِ التقصیرِ فیها واجتهدْ ما قدرُ ساعة»

و از غفلت و کوتاهی در آن برحذر باش، و در همین فرصتِ اندک، آن‌گونه که توان داری، بکوش و برآی.»
این سخن، یادآور حدیث پیامبر ﷺ است:

از عمرو بن میمون رحمه الله روایت است که پیامبر ﷺ فردی را نصیحت میکرد و می‌گفت:
«اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ، وَصِحَّتِكَ قَبْلَ سَقَمِكَ، وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ، وَشَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ،
وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ» [مستدرک حاکم، باتصحیح امام ذهبی]

«پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بشمار:

- زندگی‌ات را قبل از مرگت

- تندرستی‌ات را قبل از بیماری‌ات

- فراغتت را قبل از گرفتاری‌ات

- جوانی‌ات را قبل از پیری‌ات

- دارایی‌ات را قبل از فقرت

و نیز کلام عمر بن عبدالعزیز رحمه الله:

«إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يِعْمَلَانِ فِيكَ، فَاعْمَلْ فِيهِمَا.»

شب و روز در تو کار می‌کنند؛ پس تو نیز در آن‌ها کار کن.

این دعوت، دعوتی است به بیداری، مسئولیت‌پذیری، و ساختنِ خویش؛ که انسان، پیش از آنکه فرصت از دست رود،

پیش از آنکه دفتر عمر بسته شود، باید بکوشد و برآید.

و شاعر حکیمانه ایباتش را، با جمله‌ای سرشار از نور به پایان می‌رسد:

وَإِذَا أَحْبَبْتَ عِزًّا فَالْتَمَسْ عِزَّ الْقِنَاعَةِ

و اگر در پی عزتی هستی، عزتی که نه به دستِ خلق می‌آید و نه با دنیا می‌رود، آن را در قناعت بجوی؛ که قناعت،

عزت بی‌نیازان است و چراغی است که دل را از درون روشن می‌کند.

اگر عزت می‌طلبی، عزت را در قناعت بجوی.

این سخن، ریشه در سنت نبوی دارد:

عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «..... وَأَرْضَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَكَ تَكُنْ أَغْنَى
النَّاسِ ۲.....» {أخرجه الترمذي}

۲ أخرجه أحمد (۳۱۰/۲)، والترمذي (۵۵۱/۴)، وقال: غريب، والبيهقي في شعب الإيمان (۷۸/۷)، رقم (۹۵۴۳). قال الألباني في "السلسلة الصحيحة" ۶۳۷/۲: أخرجه الترمذي (۵۰/۲) وأحمد (۳۱۰/۲) والخراطي في "امكارم الأخلاق" قال الشيخ الألباني: (حسن) انظر حديث رقم: ۱۰۰ في صحيح الجامع.

«... و به آنچه خداوند برایت قسمت کرده خشنود باش، تا در شمار بی‌نیازترین آدمیان قرار گیری.»

کسی که به قسمت الهی راضی است:

- از حسرت گذشته آزاد می‌شود

- از اضطراب آینده رها می‌گردد

- و در اکنون، با آرامش و شکر زندگی می‌کند

چنین انسانی، به تعبیر حدیث، «أغنی الناس» است؛

زیرا هیچ‌کس به اندازه او از بند حرص، حسد، مقایسه و اضطراب آزاد نیست

و نیز در کلام علی بن ابی طالب رضی الله عنه:

«القناعةُ مَالٌ لا ینفد.»

قناعت، ثروتی است که هرگز پایان نمی‌پذیرد.

قناعت، نه فقر است و نه انزوا؛ بلکه آزادگی دل است از اسارتِ حرص، و عزتِ روح است در برابر دنیا.

قناعت، تاجی است که خدا بر سر دل‌های مطمئن می‌نهد؛ و هر که آن را بیابد، از ذلتِ نیاز به خلق رها می‌شود.

این حکمت، در ظاهر چند بیت کوتاه است،

اما در حقیقت، نقشه راهی برای تربیتِ نفس، ساختنِ شخصیت، و پیمودنِ مسیرِ بندگی است:

- یادآوریِ کوتاهیِ عمر

- پاسداشتِ فرصت

- پرهیز از غفلت

- کوشش در طاعت

- و طلبِ عزت از راهِ قناعت

این‌ها ستون‌های اصلیِ سلوکِ اخلاقی و تربیتی در سنت اهل سنت‌اند؛ و هر که به آن‌ها چنگ زند، راهی به سوی

آرامش، عزت، و نور می‌یابد.

در گستره پهنای زندگی، بازاری نهفته است که همه فرزندان آدم—خواستہ با ناخواستہ—هر صبحگاهان قدم در آن

می‌نهند؛ بازاری که در آن، هر کس کالای وجود خویش را عرضه می‌کند و بهای سرنوشت خویش را رقم می‌زند. و

چه زبانی بزرگ‌تر از آن‌که انسان در این بازار، سرمایه حقیقی خود را به بهایی ناچیز واگذارد؛ سرمایه‌ای که خداوند آن

را ودیعه کرامت و امانتِ تکلیف قرار داده است.

در این میدان، گروهی دنیای خویش را می‌فروشند تا آخرت را به دست آورند؛ آنان که به نور بصیرت دریافته‌اند که دنیا

سایه‌ای گذراست و آخرت حقیقتی پایدار. اینان، به تعبیر اهل معرفت، «تجّار الآخرة» اند؛ کسانی که از لذت‌های

زودگذر می‌گذرند تا به رضوان الهی برسند. این همان تجارت رابحه است که قرآن کریم آن را ستوده و پیامبر اکرم ﷺ

آن را راه رستگاری دانسته‌اند.

و گروهی دیگر، آخرت خویش را به دنیای خود می‌فروشند؛ آنان که فریب زرق و برق دنیا را خورده‌اند و حقیقت را به لذت‌های کوتاه‌مدت سپرده‌اند. اینان، به تعبیر حکیمان، «خاسرون» اند؛ کسانی که گوهر جاودانگی را با مستی خاک عوض کرده‌اند.

اما سومین گروه، زیان‌بارترین معامله را انجام می‌دهند: آنان که آخرت خویش را به دنیای دیگران می‌فروشند؛ نه بهره‌ای از دنیا می‌برند و نه نصیبی از آخرت می‌یابند. اینان، به تعبیر مفسران اهل سنت، گرفتار «غبن مبین» اند؛ زیانی که نه تنها عقل، بلکه فطرت نیز از آن به فغان می‌آید.

و دربارهٔ چنین کسانی است که قرآن کریم با لحنی هشداردهنده می‌فرماید:

«خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ۗ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» { حج: ۱۱ }

«او دنیا و آخرت را باخت؛ و این است زیان آشکار.»

«این» زیان دنیا و آخرت «همانا زیان آشکار است» که هیچ خسران و زیانی مانند آن نیست.

ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید:

«مردمی بودند که به مدینه می‌آمدند و اسلام می‌آوردند پس چون زن یکی از آنها پسر می‌زاید و اسبش کره می‌داد، می‌گفت: به راستی این دین، دین بسیار خوبی است! و اگر زنت پسر نمی‌زاید و اسبش کره نمی‌داد، می‌گفت: وه! این چه دین بدی است!! پس خداوند جلّ جلاله این آیه را نازل فرمود. « {تفسیر نورالانوار القرآن، ذیل آیه} مسلماً این زیان روشن و آشکاری است (که انسان هم دنیا و هم آخرتش بر باد فنا رود).

همچون کسانی آرامش و اطمینان و آسایش و خشنودی را بر باد می‌دهند، گذشته از این که اموال، یا اولاد، یا تندرستی، و یا اهداف زندگی اخروی را می‌بازند. اینها چیزهائی است که یزدان بندگان خود را بدانها می‌آزماید، و یقین و اعتمادشان را بدانها درباره خود امتحان مینماید. صبر و شکیبائی ایشان را در برابر آزمون خود می‌سنجد، و اخلاص ایشان را نسبت به خود مشخص می‌نماید، و آمادگی آنان را برای پذیرش قضا و قدرش معلوم می‌فرماید... آخرت را و نعمتهائی را که در آن است و نزدیکی به خدا و خشنودی او را نیز از دست می‌دهند. وای چه زیانی! این کسانی که خدا را در حاشیه و کناره می‌پرستند به کجا رو می‌کنند و می‌روند؟ دور از خدا به کجا رو می‌کنند و می‌روند؟

این آیه، به تعبیر مفسران بزرگ چون طبری، قرطبی و ابن کثیر، تصویری است از انسانی که نه در دنیا آرامش می‌یابد و نه در آخرت رستگاری؛ زیرا سرمایه و جودی خویش را در راهی نهاده که نه به او تعلق دارد و نه برای او ثمری دارد. در نگاه تربیتی و اخلاقی، این آیه و این بیان، انسان را به محاسبهٔ نفس فرا می‌خواند:

هر روز، هر تصمیم، هر سخن و هر گام، معامله‌ای است که یا به سود ابدی می‌انجامد یا به زیان آشکار.

انسان بیدار، پیش از هر انتخاب، از خود می‌پرسد:

آیا این کار، مرا به خدا نزدیک می‌کند یا از او دور می‌سازد؟

آیا این معامله، بهای آخرت دارد یا تنها بهای دنیای دیگران را می‌پردازد؟

عارفان اهل سنت، همچون جنید و حارث محاسبی، این آیه را «آینه جان» دانسته‌اند؛ آینه‌ای که انسان در آن می‌بیند چه می‌فروشد و چه می‌خرد، و آیا در شمار رستگاران است یا در زمره زیان‌دیدگان.

پس خوشا آنان که در بازار زندگی، کالای خویش را به بهای رضای الهی عرضه می‌کنند؛ و بدآنان که سرمایه جاودانگی را در برابر سایه‌ای زودگذر از دست می‌دهند.

چشمی که به راستی بیدار شود، دیر یا زود به گریه می‌افتد؛ نه از سرِ ضعف، که از سرِ فهم. آن‌گاه که انسان به پشت سرِ خویش می‌نگرد و می‌بیند چه سرمایه عظیمی به نام «عمر» در راه آرزوهای فریبنده و کارهای بی‌ثمر تباه شده است، اشک، زبان دل می‌شود و ناله، ترجمان وجدان.

این همان حالتی است که ابن علوی الحداد شاعر این ابیات، با صدقاتی سوزان، آن را به تصویر می‌کشد؛ حالی که در آن، انسان نه بر دنیا، که بر خویشتنِ خویش می‌گریزد.

«تَفِيضُ عَيْونِي بِالدموعِ السَّواكِبِ وَمَا لِي لَا أَبْكِي عَلَي خَيْرِ ذَاهِبِ

چشمانم سیلاب‌وار از اشک می‌جوشد، و چگونه نگریم نبارم، بر نیکویی‌ای که از دست رفت.»

این نیکویی، تنها یک فرصت گذرا نیست؛ بلکه تمام آن خیر و برکتی است که می‌توانست در ظرفِ عمر تحقق یابد و نپذیرفت. انسان، وقتی به گذشته خود می‌نگرد و می‌بیند که چه بسیار لحظه‌ها می‌توانست به یاد خدا، خدمت به خلق، تهذیب نفس، علم‌آموزی و عمل صالح آراسته شود، اما در غفلت و سرگرمی و بازیچه‌ها از دست رفت، در حقیقت بر «خیرِ رفته» می‌گریزد؛ خیری که می‌توانست او را به قرب الهی نزدیک کند و نکرد.

«عَلَى العُمُرِ إِذْ وَلَّى وَحانِ انْقِضاؤُهُ بِأَمالِ مَغرورٍ وَأَعْمالِ ناكِبِ

می‌گیرم بر عمری که پشت سر نهاد و هنگام پایش فرا رسید، عمری که در آرزوهای فریبنده و کارهای لغزنده تباه شد.»

این نگاه، نگاهی است قرآنی و نبوی؛ چرا که در سنت اهل سنت سلوکی و عرفانی، همواره بر این نکته تأکید شده است که «آرزوهای دراز» و «آمال مغرورکننده» از بزرگ‌ترین آفات قلب‌اند. آرزوهایی که انسان را از یادِ مرگ، از حضور قیامت، و از مسئولیت هر لحظه غافل می‌سازند. بزرگان تربیت اسلامی گفته‌اند:

«هر نفسی که در غفلت برآید، حسرتی در قیامت خواهد داشت. این ابیات، در حقیقت، پژوهشی است از همین حکمت: حسرت بر عمری که در پی سایه‌ها دوید و از حقیقت بازماند.»

«عَلَى أَشْرَفِ الأوقاتِ لَمَّا غُيِّبَتْها بِأَسواقِ غَيْبٍ بَيْنَ لاهٍ وَلا عِبِ

می‌گیرم بر شریف‌ترین لحظه‌ها، آنگاه که آن‌ها را در بازار زیان، میان غفلت‌ورزان و بازیگران، به بهایی ناچیز از کف دادم.»

در این تعبیر، «بازارِ غیب» تصویری است ژرف از دنیایی که در آن، انسان سرمایه بی‌بدیل عمر را با متاعی بی‌ارزش معاوضه می‌کند. در منابع اخلاقی و تفسیری، بارها آمده است که دنیا بازاری است که برخی در آن، به تجارت با خدا

می‌پردازند و برخی، سرمایه‌ خویش را در قمارِ هوس‌ها می‌بازند. این شعر، از زبانِ انسانی سخن می‌گوید که اکنون، پس از گذشتِ سال‌ها، خود را در شمارِ گروهِ دوم می‌بیند و از این معاملهٔ زیان‌بار، شرم‌نده و اندوهگین است.

«على غرر الأيام لما تصرمت وأصبحت منها رهن شؤم المكاسب

می‌گیرم بر سپیده‌دمانِ روزهایی که یکی یکی گسستند، و من اسیرِ شومیِ دستاوردهای بی‌برکت خویش ماندم.»
روزها، چون رشته‌ای از مروارید، یکی پس از دیگری از نخِ عمر جدا می‌شوند. هر روز، می‌توانست گوهری از معرفت، عبادت، خدمت و رشد در آن آویخته شود؛ اما وقتی انسان می‌بیند که این رشته، تهی از گوهر و آکنده از غفلت و لغزش است، احساسِ «رهنِ شؤمِ مکاسب» بودن می‌کند؛ یعنی خود را گروگانِ دستاوردهایی می‌یابد که نه تنها سودی نداشته، بلکه مایهٔ تیرگیِ دل و سنگینیِ بارِ حساب شده است.

«على زهرات العیش لما تساقطت بريح الأمانی والظنون الكواذب

می‌گیرم بر گل‌های زندگی که فرو ریختند، در وزشِ بادِ آرزوهای خام و گمان‌های دروغین.»
در این جا، زندگی به باغی تشبیه شده است که گل‌های آن، همان فرصت‌های نابِ جوانی، سلامت، فراغت و توانایی اند. بادِ «امانی و آرزوها» و «ظنونِ کاذب» همان توهّمات و خوش‌باوری‌هایی است که انسان را می‌فریبد: «بعداً توبه می‌کنم»، «هنوز وقت هست»، «این کار مهم نیست»، «دیگران هم چنین اند». این بادهای فریبنده، گل‌های زندگی را یکی یکی می‌ریزند، بی‌آن‌که انسان متوجه شود چه ضیاعی رخ داده است. در سنتِ تربیتیِ اهل سنتِ معنوی، بارها هشدار داده شده که تأخیرِ توبه و تعویقِ اصلاح، خود از مکرهای نفس و شیطان است.

«على أنفاس الساعات لما أضعتها وقصبتها في غفلة ومعاطب

می‌گیرم بر گران‌بهاترین ساعت‌ها، که تباهاشان کردم و در غفلت و لغزش‌ها سپری نمودم.»

«على صرفي الأنفاس في غير طائل ولا نافع من فعل فضلٍ وواجبٍ

می‌گیرم بر نفس‌هایی که در بیهوده‌کاری صرف شد، نه سودی در آن بود و نه بهره‌ای از فضیلت و وظیفه.»
اینجا سخن از «ساعات» و «أنفاس» است؛ یعنی کوچک‌ترین واحدهای زمان. در نگاهِ عارفانِ اهل طریقت و شریعت، هر نفس، امانتی است که از جانبِ خدا به انسان سپرده می‌شود و باید با یادِ او، خدمت به خلق، یا دست‌کم با نیتِ صالح همراه گردد. نفسی که در غفلت برآید، چون دانه‌ای است که در خاکِ شوره‌زار افکنده شود؛ نه ثمر می‌دهد و نه سایه. این ابیات، دعوتی است به بازنگریِ دقیق در مصرفِ لحظه‌ها؛ به این‌که انسان، حسابِ نفس‌های خود را پیش از آن‌که از او حساب بکشند، رسیدگی کند.

«على أنني أترتُ دنیا دنیةً منغصةً مشحونةً بالمعایبِ

می‌گیرم بر اینکه دنیایی پست و آمیخته به رنج و عیب را برگزیدم، دنیایی تیره‌کام و آکنده از آلودگی‌ها.»

در این اعتراف، نوعی «توبه آگاهانه» نهفته است. شاعر، دنیا را نفی مطلق نمی‌کند، بلکه «دنیای دنیّه» را نکوهش می‌کند؛ یعنی آن نوع از دلبستگی به دنیا که انسان را از خدا، از آخرت، و از رسالت اخلاقی خویش بازمی‌دارد. در منابع روایی، بارها آمده است که دنیا مزرعه آخرت است؛ اگر به عنوان مزرعه دیده شود، مبارک است، و اگر به عنوان مقصد نهایی دیده شود، مهلک. این ابیات، از انتخاب نادرست «دنیا به جای آخرت» سخن می‌گویند؛ انتخابی که هر انسان بیدار، دیر یا زود باید آن را بازخوانی و اصلاح کند.

«علی طول آمالٍ کثیرٍ غرورها و نسیان موتٍ وهو أقرب غائبٍ (۳)»

می‌گیریم بر آرزوهای دراز و فریب‌های بسیارشان، و بر فراموشی مرگی که نزدیک‌ترین غایبان است. این پایان‌بندی، اوج بیداری شاعر است. مرگ، در ظاهر غایب است، اما در حقیقت، نزدیک‌ترین حقیقت به انسان است؛ هر نفسی که برمی‌آید، گامی است به سوی او. در سنت تربیتی اهل سنت عرفانی، «کثرت ذکر موت» از مهم‌ترین راه‌های تهذیب نفس شمرده شده است؛ زیرا یاد مرگ، آرزوهای دراز را کوتاه می‌کند، دل را از غرور می‌شوید، و انسان را به صدق نیت و جدیت در عمل فرا می‌خواند. این بیت، دعوتی است به بازگشت از غفلت طولانی، به سوی حضور دائمی در برابر حقیقت مرگ و پس از آن، لقاء خدا. این ابیات، اگر با نگاه تدبری و تربیتی خوانده شوند، تنها مرثیه‌ای بر گذشته نیستند؛ بلکه «دعوت‌نامه‌ای» برای آینده‌اند. انسان مؤمن، وقتی چنین سخنانی را می‌خواند، نباید تنها به تحسین زیبایی لفظ بسنده کند؛ بلکه باید آن را آینه‌ای بداند که حال خود را در آن می‌بیند. هر کس، به اندازه خود، ساعاتی را در غفلت، روزهایی را در بی‌ثمرگی، و نفس‌هایی را در بیهودگی از دست داده است. هنر تربیت اسلامی آن است که این حسرت، به یأس و انفعال نینجامد، بلکه به توبه، تصمیم، و حرکت تازه تبدیل شود.

از این رو، می‌توان چنین نتیجه گرفت:

این گریه، گریه ضعف نیست؛ گریه بیداری است. این حسرت، حسرت بی‌ثمر نیست؛ حسرتی است که اگر با توبه و عزم نو همراه شود، خود به نعمتی بزرگ تبدیل می‌گردد. هر لحظه‌ای که باقی است، می‌تواند جبران لحظه‌های از دست‌رفته باشد؛ هر نفسی که هنوز در سینه می‌آید، می‌تواند به ذکر، به نیت صالح، به خدمت، و به طلب رضای الهی آراسته شود.

بدین سان، این ابیات، در افق تربیت اسلامی اهل سنت معنوی، ما را به سه چیز فرا می‌خوانند:

الف) به تفکر در گذشته،

ب) به هوشیاری در حال،

ج) و به آمادگی برای دیدار آینده‌ای که نامش مرگ است و حقیقتش لقاء پروردگار.

﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ﴾ [التغابن: ۹]

«روزی که شما را برای روز جمع» یعنی: برای روز قیامت «گرد می‌آورد» زیرا اهل محشر در آن برای جزا گردآورده می‌شوند و در آن میان هر عمل‌کننده‌ای با عملش، میان هر پیامبری با امتش، میان هر مظلومی با ظالمش و میان اولین و آخرین گرد آورده می‌شود «آن روز روز تغابن است» زیرا غبن و فریب خوردگی کافر با ترک ایمان؛ و غبن و زیان مؤمن با کاستی و کوتاهی وی در ایمان و عمل در آن روز آشکار می‌شود گفته می‌شود:

«عَبْنْتُ فُلَانًا: بر فلان غبن وارد کردم» آن‌گاه که به او چیزی را بفروشی یا از او چیزی را بخری اما زیان به طرف او بوده و او در معامله فریب خورده باشد. پس مغبون و زیانمند حقیقی کسی است که خانواده و جایگاه خود در بهشت را از دست داده و باخته باشد.

از همین نقطه تاریخی و روحی بود که سوره مبارکه تغابن چون نوری هدایت‌گر بر دل‌ها می‌تابد؛ سوره‌ای که آمده است تا پرده از حقیقت عمیق «تَغَابُن» بردارد؛ حقیقتی که مفسران بزرگ آن را روز آشکار شدن سود و زیان حقیقی انسان دانسته‌اند؛ حقیقتی که در آن، انسان در عرصه قیامت، زیان خویش را در برابر سود دیگران می‌بیند، روزی که پرده‌ها کنار می‌رود و هر کس می‌بیند که در تجارت عمر خویش چه به دست آورده و چه از کف داده است. این سوره، با بیانی استوار و آهنگی روحانی، ما را به راه فوز و فلاح رهنمون می‌شود؛ راهی که جز با ایمان، بصیرت، و اطاعت الهی پیمودنی نیست. و این مسیر و راه، از معرفت خدا آغاز می‌شود و به اطاعت، تسلیم، و پاکی دل ختم می‌گردد.

هرچند این سوره در مدینه نازل شده است، اما روح و فضای معنوی آن، رنگ و بوی سوره‌های مکی را دارد؛ همان سوره‌هایی که به تعبیر مفسران، «مدرسه توحید» و «بنیان‌گذار ایمان» هستند. گویی این سوره، پلی است میان دو مرحله دعوت: مرحله تأسیس ایمان در مکه و مرحله تربیت و تکمیل آن در مدینه.

در این سوره نیز، همچون آن سوره‌های نخستین، سخن از اصول عقیده، عظمت خداوند، حقیقت قیامت، و سرنوشت انسان است؛ گویی بار دیگر دعوت نخستین پیامبر اکرم ﷺ در گوش جان طنین می‌افکند.

سوره کریمه، در آغاز، ما را به تماشای قدرت و جلال و کبریای الهی می‌برد؛ به نشانه‌هایی که در آفاق گسترده و در انفس نهفته است. قدرتی که در گردش شب و روز، در نظم آسمان‌ها، در آفرینش انسان، و در رازهای نهفته جان او جلوه‌گر است. مفسران اهل سنت گفته‌اند که این آیات، دل را از غفلت می‌رهاند و انسان را به مقام «معرفت رب» نزدیک می‌سازد؛ معرفتی که سرچشمه خشیت، محبت و بندگی است.

این مقدمه توحیدی، در حقیقت، دروازه ورود به پیام اصلی سوره است: اینکه انسان، در نهایت، در برابر این عظمت، تنها دو راه پیش رو دارد؛ راه ایمان یا راه کفر، راه تسلیم یا راه سرکشی، راه نجات یا راه هلاکت. و در این میان، راه سومی وجود ندارد؛ زیرا حقیقت، دوگانه نیست و سرنوشت‌ها نیز بر دو شاخه تقسیم می‌شوند.

سپس سوره، حقیقتی بزرگ را آشکار می‌کند:

مردمان، ناگزیر، به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ دو راه، دو سرنوشت، و دو فرجام.

گروهی اهل ایمان، صدق، تسلیم و عمل صالح؛ و گروهی دیگر، اهل انکار، غرور و روی گردانی. این تقسیم، نه بر اساس نسب و ظاهر، بلکه بر پایه حقیقت درونی و انتخاب‌های وجودی انسان است؛ همان‌گونه که قرآن می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾ {تغابن: ۲}

او کسی است که شما را آفرید (و به شما آزادی و اختیار داد)؛ گروهی از شما کافرید و گروهی مؤمن. کافر را آفرید و کفرش به فعل و کسب و اختیار خود وی و برخلاف مقتضای فطرت وی است و مؤمن را آفرید و ایمانش به فعل و کسب خود وی و مطابق فطرت سالم وی است که بر یکتاپرستی و ایمان به خدا جل جلاله مبتنی است لذا کافر، کفر می‌ورزد و کفر را انتخاب می‌کند و مؤمن ایمان می‌آورد و ایمان را انتخاب می‌کند و همه اینها به اذن الهی است:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ {تکویر: ۲۹}

«و شما نمی‌خواهید (و خواسته شما نافذ نیست) مگر آن‌که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد»

و مفسران گفته‌اند: این آیه، دعوتی است به خودشناسی و بازنگری در مسیر زندگی.

در ادامه، سوره مبارکه، با لحنی هشداردهنده و بیدارگر، از فرجام تلخ کافران سخن می‌گوید؛ آنان که با غرور و غفلت، آیات الهی را انکار کردند و در برابر دعوت پیامبران ایستادند. از عذابی که نتیجه طبیعی کفر، عناد و گمراهی آنان است؛ همان عذابی که بر امت‌های پیشین فرود آمد. این هشدار، نه از سر تهدید صرف، بلکه از سر رحمت و تربیت است؛ تا دل‌ها پیش از آنکه دیر شود، به سوی حق بازگردند.

سپس سوره، با تأکیدی رسا و استدلالی روشن، حقیقت بعث و رستاخیز را با تأکید و استحکام بیان می‌کند؛ حقیقتی که به تعبیر مفسران، «ستون خیمه ایمان» است. قیامت، نه یک احتمال و افسانه‌ای دور، بلکه وعده‌ای قطعی و واقعیتی محتوم است؛ روزی که هر عمل، هر نیت، و هر گام انسان آشکار می‌شود. روزی که در آن، پرده‌ها کنار می‌رود، اسرار آشکار می‌شود، و هر کس نتیجه اعمال خویش را بی‌کم‌وکاست می‌بیند. این یادآوری، ستون تربیت ایمانی است؛ زیرا ایمان بدون باور به معاد، ریشه نمی‌گیرد و اخلاق بدون یاد قیامت، استوار نمی‌ماند.

و سرانجام، سوره مبارکه، با لحنی سرشار از مهر و حکمت، بندگان را به اطاعت خدا و فرمان‌بری پیامبر ﷺ فرا می‌خواند؛ زیرا اطاعت، راه‌هایی است و اعراض از حق، آغاز خسران. روی گردانی از هدایت، نه تنها انسان را از نور محروم می‌کند، بلکه او را در تاریکی‌های نفس و دنیا سرگردان می‌سازد. این پایان‌بندی، در حقیقت، دعوتی دوباره است به بازگشت، به اصلاح، و به ساختن آینده‌ای که در آن، انسان در شمار رستگاران قرار گیرد.

سوره مبارکه، همچون مدرسه‌ای الهی و چراغی در مسیر زندگی، انسان را به تأملی ژرف در بنیادهای ایمان فرا می‌خواند؛ بنیادهایی که ستون‌های استوار جهان‌بینی توحیدی‌اند:

ایمان، شناخت، عمل، و اخلاق، چهار ستون سعادت و جهان‌بینی توحیدی هستند؛ و هر کس در این تجارت، سرمایه خویش را به کار گیرد، در «یوم التغابن» از زیان در امان خواهد بود.

ایمان به خدای یکتا و ربّی که تدبیر هستی در قبضه قدرت اوست؛ ایمان به کتاب‌های آسمانی که چراغ راه بشرند؛ ایمان به فرستادگان الهی که حاملان نور هدایت‌اند؛ ایمان به روز واپسین که مقصد نهایی کاروان انسان است؛ و ایمان به قضا و قدر، چه آن‌گاه که در جامه خیر جلوه کند و چه آن‌گاه که در صورت شرّ ظاهر شود؛ زیرا همه در قلمرو حکمت و علم بی‌پایان خداوند رقم می‌خورد.

این سوره، با بیانی ژرف و تربیتی، به پرسش‌هایی می‌پردازد که از آغاز آفرینش در ذهن بشر موج می‌زند:
راز خلقت انسان چیست؟

جایگاه او در این گستره عظیم هستی کدام است؟

و سرنوشت محتوم او به کجا می‌انجامد؟

در پرتو این پرسش‌ها، سوره نگاهی مثبت و امیدبخش به جهان و زندگی عرضه می‌کند؛ نگاهی که انسان را از یأس و بی‌معنایی می‌رهاند و او را به حضور فعال، سازنده و مسئولانه در جامعه و خانواده فرا می‌خواند. این نگاه، ریشه در سنت تفسیری بزرگان اهل سنت دارد؛ از ابن‌کثیر و طبری تا قرطبی و فخر رازی، که جهان را عرصه امتحان، رشد و شکوفایی انسان دانسته‌اند.

در کنار این بشارت‌ها، سوره با لحنی هشداردهنده و تربیتی، از فتنه همسران و فرزندان سخن می‌گوید؛ فتنه‌ای که نه از سر دشمنی، بلکه از سر محبت و دلبستگی‌های افراطی پدید می‌آید. گاه انسان در سایه محبت، از رسالت بزرگ خویش بازمی‌ماند و در مسیر بخشش، ایثار، فداکاری و حرکت به سوی خدا دچار لغزش می‌شود. این هشدار، یادآور مفهوم همین آیه است که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾ {تغابن: ۱۴}

ای گروه مؤمنان! به خاطر داشته باشید که بعضی از همسران و فرزندان دشمن شما می‌باشند و شما را از راه خدا باز می‌دارند و شما را از اطاعت خدا مانع می‌شوند، بنابراین از اجابت و اطاعت آنها برحذر باشید.

در بیان سبب نزول این بخش از آیه کریمه آمده است: همسران و فرزندان مردی او را از هجرت بازداشتند و سست ساخته بودند پس چون دید که مردم از وی در هجرت سبقت گرفته‌اند و در دین خدا جلّ جلاله دانسته و دانشمند شده‌اند، بر آن شد تا همسران و فرزندان او را مجازات کند، همان بود که این ارشاد الهی نازل شد. {تفسیر نور

الأنوارالقرآن، ذیل آیه}

سوره در پایان، با لحنی دعوتی و اخلاقی، انسان را به تقوا فرا می‌خواند؛ تقوایی که در نزد اهل لغت قرآنی، نه صرفاً پرهیزکاری، بلکه نوعی بیداری دائمی و حضور آگاهانه در محضر خداست. سپس فرمان به شنیدن حق و اطاعت از فرمان الهی می‌آید؛ زیرا راه رستگاری بدون تسلیم در برابر حقیقت، پیمودنی نیست.

در ادامه، سوره دل‌ها را به انفاق فرا می‌خواند؛ انفاقی که نه تنها نیاز جامعه را برطرف می‌کند، بلکه جان انسان را از اسارت بخل و خودخواهی آزاد می‌سازد.

بزرگان اخلاق گفته‌اند:

«البدلُ مفتاحُ الفلاح».

بخشش کلید رستگاری است.

سوره، انسان را به تمرین ایثار و فداکاری دعوت می‌کند تا روح او به وسعت آسمان‌ها گشوده شود و در دنیا و آخرت به فلاح برسد.

در واپسین آیات، دعوتی لطیف و امیدبخش مطرح می‌شود:

قرض دادن به خدا؛ تعبیری که اوج کرامت انسان را نشان می‌دهد. خداوند بی‌نیاز، عمل کوچک بنده را «قرض الحسنه» می‌نامد تا ارزش آن را در چشم او بزرگ کند و وعده پاداشی عظیم و ثوابی بی‌کران دهد. این تعبیر، در تفاسیر اهل سنت، نشانه‌ی نهایت لطف الهی و تشویق به مشارکت در ساختن جامعه‌ی ایمانی دانسته شده است.

و سرانجام، سوره کریمه با همان حقیقتی پایان می‌یابد که با آن آغاز شده بود:

تنزیه، تقدیس، تعظیم و تمجید پروردگار متعال؛ تا دل مؤمن بداند که آغاز و انجام همه راه‌ها، همه دعوت‌ها، همه تربیت‌ها و همه حرکت‌های روحانی، به سوی اوست؛ و هر چه هست، از او آغاز می‌شود و به او بازمی‌گردد.

و این است پیام نهایی سوره تغابن:

ای انسان، بازار دنیا کوتاه است و سرمایه عمر اندک؛ پیش از آنکه «یوم التغابن» فرا رسد، پیش از آنکه پرده‌ها کنار رود،

پیش از آنکه حسرت بر دل نشیند، سرمایه جان را در راه ایمان، عمل صالح، تقوا، انفاق و اطاعت به کار گیر؛ که در آن روز بزرگ، تنها آنان رستگارند که در تجارت عمر، سود جاودان برده‌اند و از زیان ابدی در امان مانده‌اند.

تحقیق و نگارش: حمزه خان بیگی

روز عرفه سال ۱۴۴۷ هجری قمری

۵ خرداد ماه ۱۴۰۵ هجری شمسی

اشنویه